

بررسی و بحث پیرامون آرای مختلف در مورد حروف جرّ زائد در

قرآن مجید

(مطالعه‌ی موردی ده جزء اول قرآن)

محمد ابراهیم خلیفه شوشتری^۱، لیلا نوایی قمصر^۲

چکیده

قرآن مجید که روشن‌گر زندگی همه‌ی جوامع است، از همان قرن اول هجری، پیوسته از جنبه‌های مختلفی مانند صرف و نحو و لغت و بلاغت و... مورد تحقیق و بررسی علما قرار گرفته است و هر یک به قدر توان خود از قرآن استنباط کرده‌اند. این مقاله به بررسی حروف جرّ زائد در ده جزء اول قرآن مجید می‌پردازد. این حروف در جمله، نقش تأکیدی دارند و معنای کلی جمله را تأکید می‌کنند؛ به گونه‌ای که ذکر آن‌ها در جمله به مانند تکرار دوباره‌ی جمله است. این مقاله به بیان آرای مختلف در مورد آیاتی که در آن‌ها حروف جرّ زائد به کار رفته است، پرداخته و سپس به بررسی، بحث و مقایسه‌ی این آراء می‌پردازد تا به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از آن‌ها بپردازد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، بلاغت، نحو، حرف جرّ، حرف زائد، تأکید.

۱. دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی

le.navabi@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ دریافت: ۸۹/۹/۹ تاریخ پذیرش: ۹۰/۷/۱۹

۱. مقدمه

حروف جرّ زائد، حروفی هستند که اسم بعد از خود را لفظاً مجرور می‌کنند و با عامل خود، ارتباط و تعلق معنوی ندارند. همان طور که می‌دانیم، وجود تأکید در کلام، نشان دهنده‌ی اهمیت آن کلام است. حروف جرّ زائد نیز از آن جهت که دربرگیرنده‌ی معنای تأکید هستند، در جمله از لحاظ معنایی، بسیار مهم هستند.

برای مثال، در جمله‌ی «ما أتانى رجل»، احتمال سه معنی وجود دارد:

۱- مردی نزد من نیامد؛ یعنی مردی از لحاظ قدرت و توان، نزد من نیامد؛ بلکه ضعیفان آمدند.

۲- یک مرد نزد من نیامد؛ بلکه بیشتر از یک مرد، نزد من آمدند.

۳- یک مرد و بیشتر از آن، نزد من نیامدند.

اما اگر گفته شود «ما أتانى من رجل»، در این صورت، «من» حرف جرّ زائد است و تأکید نفی تمام افراد جنس مرد را می‌کند و معنای این جمله، منحصرأ چنین می‌شود: هیچ مردی نزد من نیامد. (الزركشى، ج ۴، صص ۴۲۲ و ۴۲۳).

در این مقاله، تمام آیات ده جزء اول قرآن مجید، که علمای نحو و بلاغت در مورد زائد بودن حرف جر در آن‌ها اختلاف نظر دارند، استخراج شده و سپس نظرات آن‌ها در مورد این دسته از آیات، بررسی شده و در پایان هر یک از آن‌ها، نظر نویسندگان این تحقیق، بیان شده است. هدف از این بررسی، بیان وجوه اختلاف بین علمای نحو در این زمینه و رفع شبهه‌هایی است که در مورد آن‌ها وجود دارد.

روش تحقیق در این مقاله، «تحلیلی - توصیفی» است که در آن ابتدا به شرح موضوع و توصیف آن از دیدگاه‌های مختلف پرداخته شده و سپس این دیدگاه‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. در این روش، ابتدا با کمک کتبی که به اعراب قرآن و

معانی حروف پرداخته‌اند، آیاتی که در آن‌ها حرف جرّ زائد ذکر شده است، جمع آوری شده و سپس آرای مختلف علما نحو، بررسی شده است.

۲. پیشینه ی تحقیق

اغلب کسانی که به معانی حروف، پرداخته‌اند، حروف جرّ زائد را نیز بیان کرده‌اند؛ از جمله: رمانی در کتاب معانی الحروف (الرمانی)، مالقی در کتاب رصف المبانی (المالقی)، زجاجی در کتاب حروف المعانی (الزجاجی)، مرادی در کتاب الجنی الدانی (المرادی)، رادمنش در کتاب معانی حروف با شواهد از قرآن و حدیث (رادمنش)، ترجمان در کتاب معانی حروف المعانی (ترجمان)، هروی در کتاب الأزهیه (الهروی).

در این کتاب‌ها در ذیل مبحث معانی حروف جرّ، به حروف جرّ زائد نیز پرداخته شده است؛ اما شامل همه‌ی آیاتی که در آن‌ها این حروف به کار رفته است نمی‌شود و تنها به ذکر مثال‌هایی از قرآن اکتفا شده و همچنین لزوماً همه‌ی آرای مختلف علمای نحو، بررسی نشده است.

همچنین کسانی که به اعراب قرآن پرداخته‌اند، غالباً آیاتی را که در آن‌ها حروف جرّ زائد به کار رفته است، بیان نموده‌اند از جمله‌ی آنها: عکبری در کتاب التبیان (العکبری)، نحاس در کتاب اعراب القرآن (النحاس)، زجاج در کتاب اعراب القرآن، ابو عبیده معمّر بن المثنی در کتاب مجاز القرآن (معمّر بن المثنی)، صافی در کتاب الجدول فی اعراب القرآن (الصافی)، زمخشری در کتاب الکشاف (الزمخشری)، محی‌الدین درویش در کتاب اعراب القرآن الکریم (الدرویش).

در این کتاب‌ها به اعراب آیات قرآنی پرداخته شده و غالباً هر کجا حرف جرّ زائدی بوده است، بیان شده و گاه آرای مختلفی از یک آیه نیز بیان شده است اما برون تحلیل و بررسی این آرا و جمع‌بندی آنهاست.

از کسان دیگری که در این زمینه، کار کرده‌اند خضری در کتاب من اسرار حروف الجرّ فی الذکر الحکیم (الخضری) است. او در این کتاب، حروف جرّ موجود در آیات قرآنی را مورد بررسی قرار داده، اما همه‌ی آیات را بررسی نکرده است و دیگر اینکه این حروف را از لحاظ بلاغی بررسی نموده است.

۳. بیان واژه‌ی زائد

واژه «زائد» در لغت، از ریشه «زید» است. که جمع آن «زوائد» می‌شود و زوائد در پاهای چهار پا وجود دارد. همچنین شیر را نیز «ذو الزوائد» نامیده‌اند؛ به دلیل اینکه چنگال و دندان‌های نیش و صدای غرش دارد. (ابن‌منظور، ج ۶، ص ۱۲۳). همچنین در «لسان‌العرب»، در ضمن مدخل «زید»، اینگونه آمده است: "الزوائد: الزمعات اللواتی فی مؤخر الرحل لزیادتها و زیادة الکبد: هنة متعلقة منها لأنها تزيد علی سطحها، و جمعها زیائد، و هی الزائدة و جمعها زوائد." (همان، ص ۱۲۴).

و در اصطلاح علم نحو، لفظی است که بودن و نبودن آن در جمله، یکسان باشد؛

یعنی تغییری در معنای اصلی جمله، حاصل نکند. (السیوطی، ج ۱، ص ۲۵۳).

ممکن است در ذهن، این سؤال تداعی شود که اگر واژه‌ی زائدی در جمله به کار می‌رود که هیچ معنایی را به جمله نمی‌افزاید و بود و نبود آن در جمله تأثیری ندارد، پس لفظی که در جمله، زائد است عبث و بیهوده است؛ ولی از آنجا که در قرآن مجید نیز حروفی برای تأکید، اضافه شده‌اند که در اصطلاح به آنها «زائد» می‌گویند و کلام

خداوند متعال نمی‌تواند عبث و بیهوده باشد، پس حتماً لفظ زائد هم در جمله، مفهوم خاصی را می‌رساند. از دیدگاه بلاغی لفظ «زائد» در جمله، برای «تأکید» و تقویت معنای کل جمله است؛ به گونه‌ای که گویا آن جمله، دوباره تکرار می‌شود. (حسن، ج ۱، ص ۶۵). پس می‌توان گفت این حروف، معنای تأکید را به جمله‌ی خالی از آن، می‌افزایند؛ زیرا که معنای اصلی جمله قبل از آمدن حرف جرّ زائد، خالی از تأکید است و با آمدن حرف جرّ زائد، جمله از معنای عادی به تأکیدی، منتقل می‌شود.

اختلاف نحوی‌ها در نوع تأکید حروف جرّ زائد

بعضی از علمای نحو، معتقدند که لفظ زائد در جمله، تأکید لفظی جمله است؛ اما به اعتقاد عدّه‌ای دیگر، تأکید معنوی جمله است. نظر گروه اول رد می‌شود؛ به این دلیل که همه‌ی زوائد تأکید لفظی نمی‌کنند؛ برای مثال در جمله‌ی «ما جاءنی من أحدٍ»، حرف «من» حرف نفی نیست؛ بلکه نفی را تأکید می‌کند و آن را عام قرار می‌دهد؛ پس تأکید لفظی جمله نیست و تأکید معنوی آن است. (السیوطی، ج ۱، ص ۲۵۴).

همچنین بعضی از نحویان معتقدند که زوائد در جمله، هم دارای فایده‌ی معنوی هستند و هم فایده‌ی لفظی دارند. فایده‌ی معنوی آن‌ها همان تأکید معنای جمله است. اما فایده‌ی لفظی آنها تزئین کلام و فصیح‌تر کردن آن و آماده کردن کلام برای وزن شعر یا حسن سجع است و جایز نیست که زوائد در جمله، بدون فوائد لفظی و معنوی باشند؛ زیرا در این صورت، بیهوده خواهند بود و بیهودگی در کلام و به‌ویژه در کلام خداوند متعال و انبیای صالح او جایز نیست. (همان، ج ۱، ص ۲۵۵).

۴. حروف جرّ زائد

حروف جرّ زائد، حروفی هستند که ارتباط و تعلق معنوی با عامل ندارند و با مجرور خود، معمول برای عامل نیستند و مجرور خود را به عامل، ربط نمی‌دهند و وظیفه‌ی آنها تنها تقویت کلام و تأکید آن است. (الدسوقی، ج ۲، ص ۱۳۰). این حروف، حروفی هستند که افاده‌ی معنای جدیدی در جمله نمی‌کنند؛ بلکه معنای کل جمله را تأکید می‌کنند نه قسمتی از آن را، گویا همه‌ی جمله، دوباره تکرار می‌شود؛ چه معنای جمله مثبت باشد و چه منفی. به همین خاطر، این حروف، نیازی به متعلّق ندارند و معنای اصلی جمله با حذف آنها تغییری نمی‌کند؛ مانند «لیس من خالقِ إلا الله» که تقدیر آن این‌گونه است: لیس خالقٌ إلا الله. در این جمله، حرف جر «من» برای تقویت معنی جمله و تأکید بر آن بیان شده است و اگر آن را از جمله، حذف کنیم، تغییری در معنای اصلی جمله، حاصل نمی‌شود؛ بلکه تأکید از بین می‌رود. این حروف، برای افاده‌ی تأکید، فرقی نمی‌کند که در اوّل جمله ذکر شوند یا در وسط آن یا در آخر آن. مانند آیه‌ی شریفه‌ی: «ما یأتیهم من رسولٍ إلا کأنوا به یستَهزِؤنَ» (یس ۳۰)، و مانند: «بحسبک الأدب»، «کفی بالله شهیداً» (نساء ۷۹) و مانند: «الأدبُ بحسبک». (حسن، ج ۲، صص ۴۱۷ و ۴۱۹).

حرف جرّ زائد و مجرورش، متعلق به هیچ عاملی نیستند؛ چرا که تعلق، ارتباط معنوی بین عامل ناقص‌المعنی و اسم مجروری است که معنی آن را کامل می‌کند و اثر عامل، به اسم مجرور نمی‌رسد؛ مگر به واسطه‌ی حرف جرّ اصلی، اما حرف جرّ زائد معنای جدیدی را به جمله نمی‌افزاید؛ پس دیگر ارتباط معنوی بین آن و عاملش وجود ندارد؛ بلکه برای تأکید معنای کل جمله وارد کلام می‌شود، نه برای ارتباط بین عامل و اسم مجرور (همان، ج ۲، صص ۴۱۸).

اسم مجرور به حرف جر زائد، لفظاً مجرور به حرف جر است؛ ولی محلاً، با توجه به عوامل موجود در جمله، یا منصوب و یا مرفوع است؛ پس هم اعراب لفظی دارد و هم اعراب محلی. برای مثال، در جمله‌ی «بِحسبک الأدب»، «باء»، حرف جر زائد است و «حسب»، لفظاً مجرور آن و محلاً مرفوع است؛ زیرا مبتدا است و تقدیر آن این‌گونه است: «حسبک الأدب». (همان، ج ۲، صص ۴۱۸ و ۴۱۹).

یادآوری: همانطور که گفته شد، اندازه‌ی تأکید حروف جر زائد به اندازه‌ی تکرار همی جمله است؛ لذا حذف آن از جمله، جایز نیست، همانطور که حذف «إن» از جمله‌ی «إنَّ مُحَمَّدًا عَالِمٌ»، جایز نیست؛ زیرا غرض متکلم از بین می‌رود. حروف جر زائد عبارت‌اند از:

۱. (من): اکثر نحوی‌ها معتقدند، حرف جر «من» با داشتن دو شرط، زائد است. اوّل اینکه مجرور «من» نکره باشد، دوّم اینکه قبل از حرف جر «من»، نفی یا شبه‌نفی باشد، مانند آیه‌ی شریفه‌ی: «مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (اعراف ۵۹)، که کلمه‌ی «إله»، مبتدا است و محلاً یا تقدیراً، مرفوع است؛ اما منظور از شبه‌نفی، نهی است، مانند: «لَا يَقُمُ مِنْ أَحَدٍ» و استفهام، مانند آیه‌ی شریفه‌ی: «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» (فاطر ۳). در ضمن از ادوات استفهام، تنها «هل» این شرط را دارد (المرادی، ص ۳۱۷).

۲. (باء): هرگاه حرف جر «باء»، بر سر کلمه «حسب» بیاید و این کلمه مبتدا باشد، در این صورت، حرف جر «باء» زائد است مانند: «بحسبک أن تقوم» یعنی: حسبک أن تقوم. همچنین حرف جر «باء»، بر سر خبر «لیس» و خبر «ما»ی شبیه به لیس نیز زائد است؛ مانند: «لیس زیدٌ بقائمٍ» و آیه‌ی شریفه‌ی: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» (زمر ۳۶). و مانند آیه‌ی شریفه‌ی: «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (آل عمران ۱۸۲). (المالقی، ص ۲۲۵).

حرف جر «باء»، بر سر فاعل «کفی» نیز، زائد است؛ مانند قوله تعالی: «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» (نساء ۷۹) این حرف، به این شرط بر سر فاعل «کفی» وارد می‌شود که فعل «کفی» به معنای «اِکْتَفَى» باشد؛ ولی اگر متعدی به دو مفعول باشد، دیگر حرف جر «باء» بر سر فاعلش وارد نمی‌شود؛ مانند قوله تعالی: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» (احزاب ۲۵). (المالقی، ص ۲۲۶).

همچنین حرف جر «باء»، بر سر فاعل «أفعل» صیغهی تعجب زائد است. مانند: «أَحْسِنِ بِيَدِهِ». (الدسوقی، ج ۱، ص ۱۵۱).

۳- «لام»: حرف جرّ «لام» زائد، جایز است که بین فعل و مفعول، واقع شود. مانند این سخن شاعر:

ملکت ما بین العراق ویشرب ملکاً أجازَ مسلماً و معاهد

یعنی: أجازَ مسلماً و معاهداً. همچنین هرگاه، حرف جرّ «لام»، بین مضاف و مضاف‌الیه قرار گیرد، مانند: «لا أبا لك» و «لا أبا لزيد»، که در اصل این گونه بوده‌اند «لا أباك و لا أباك». (حسن، ج ۲، صص ۴۳۸ و ۴۳۹). همچنین «لام» زائد در این آیه نیز آمده است: «عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ» (نمل ۷۲).

لام تقویة: بعضی از نحوی‌ها «لام» تقویت را نیز زائد گرفته‌اند. این حرف، در واقع حرف جر شبه اصلی یا «لام» زائد غیرمحض است که برای تقویت عامل ضعیف خود به جمله افزوده می‌شود؛ به همین خاطر، معنای جدیدی را به جمله می‌افزاید. این حرف، به همراه اسم مجرورش متعلق به عامل خود است؛ همچنین حذف آن، در جمله تأثیری نمی‌گذارد و می‌توان آن را از جمله حذف کرد؛ پس، از آن جهت که معنای تأکید را به جمله نمی‌افزاید و متعلق دارد، زائد محض نیست و از آن جهت که می‌توان آن را از جمله، حذف کرد حرف جرّ اصلی نیست و از آن جهت که کمک می‌کند که

حدث عامل را به اسم برساند و متعلق دارد، شبیه به حرف جرّ اصلی است (حسن، ج ۲، صص ۴۳۸ و ۴۳۹).

موارد استعمال لام تقویة: «لام» تقویت، برای تقویت عاملی که از عمل کردن ضعیف شده است به دو علت در جمله، ذکر می‌شود: اول اینکه، معمولش بر آن، مقدم شده و عامل، متأخر و بعد از معمول ذکر شده است که در این صورت، حرف جرّ «لام» زائد، به معمول فعل متصل می‌شود، همانند آیه‌ی شریفه‌ی: «إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ» (یوسف، ۴۳)، که در اصل، این‌گونه بوده است: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْبُرُونَ الرُّؤْيَا» و مانند آیه‌ی شریفه‌ی: «هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ» (اعراف ۱۵۴)، که در اصل، این‌گونه بوده است: «هُمْ يَرْهَبُونَ رَبَّهُمْ». دیگر، اینکه عامل در عمل کردن، فرع باشد؛ یعنی عامل فعل نباشد؛ مانند آیه‌ی شریفه‌ی: «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ» (هود ۱۰۷)، عامل در این‌جا کلمه‌ی «فَعَالٌ» است که شبه‌فعل است (الدسوقی، ج ۲، ص ۲۱).

۴- «کاف»: حرف جرّ «کاف» هرگاه، ذکر یا حذف آن یکسان باشد و تأثیری در معنای اصلی جمله نداشته باشد و تنها برای تأکید معنای جمله آمده باشد زائد است، مانند این آیه‌ی شریفه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری، ۱۱). حرف جرّ «کاف» در این آیه، زائد است، زیرا اگر زائد نبوده و در معنای اصلی خود باشد، در این صورت باید ابتدا مثل خداوند، اثبات شود و سپس مثلِ مثلِ او نفی شود و این منجر به محال می‌شود. (حسن، ج ۲، ص ۴۷۶).

۵. بررسی و بحث درباره‌ی آیات مورد اختلاف

تلایل انکار وجود حرف زائد در قرآن توسط عده‌ای از علمای نحو، آن است که «زائد» را حرفی بدون معنا و مهمل، توصیف کرده‌اند؛ به همین جهت، در کتاب‌های

اعراب قرآن می‌بینیم تا جایی که توانسته‌اند، سعی کرده‌اند، حروف را زائد به حساب نیاورند و با در نظر گرفتن نقش‌های دیگری برای آن‌ها یا متعلق محذوف و تضمین، از زائد شمردن حروف، رهایی یابند و عموماً هر جا به حساب آوردن یک حرف در حکم زائد، جایز دانسته شده، جوازهای دیگری نیز برای آن ذکر شده است.

در این بخش به بررسی آیاتی پرداخته شده که در مورد زائد بودن حرف جر در آن‌ها اختلاف نظر است و در ذیل هر آیه، نظر نویسندگان مقاله، بیان شده است.

۱- «وَ نَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» (بقره ۳۰). در این آیه، در مورد حرف جر «لام» در «لک»، نظرات زیر وجود دارد:

الف) «لک» جار و مجرور، متعلق به «نقدّس» است و مفعول «نقدّس» محذوف است؛ یعنی: «نقدّسْ أَنْفُسَنَا وَ أفعالَنَا». (ابن یوسف، ج ۱، ص ۲۵۷).

ب) بعضی از علمای نحو معتقدند که حرف جرّ «لام»، زائد است و ضمیر «کاف»، مفعول به «نقدّس» است و تقدیر آن «نقدّسک». (الدرویش، ج ۱، ص ۷۸).

به نظر می‌رسد که حرف جرّ «لام» در این آیه، زائد باشد؛ زیرا در غیر این صورت باید مفعول به «نقدّس» در تقدیر گرفته شود، ولی از آنجا که عدم تقدیر بهتر از تقدیر است، بهتر است که حرف جرّ «لام» زائد و «لک»، محلاً منصوب و مفعول به «نقدّس» باشد.

۲- «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (بقره ۱۰۶). در این آیه، در مورد حرف جرّ «من» در «من آیه»، نظرات زیر وجود دارد:

الف) «من آیه»، جار و مجرور متعلق به محذوف، صفت برای اسم شرط «ما» است که تقدیر آن به این صورت است: «أَيُّ شَيْءٍ نَنْسَخُ مِنَ الْآيَاتِ». در این آیه، کلمه‌ی «آیه» مفرد است که جایگزین جمع شده است. (الدرویش، ج ۱، ص ۱۶۵).

ب) «من آیه»، محلاً منصوب و تمییز برای اسم شرط «ما» است. (همان، ج ۱، ص ۱۶۵). در این صورت، «من» زائد است.

ج) حرف جرّ «من» زائد است و «آیه» محلاً منصوب و حال است. تقدیر آن: «أی شیء نَسَخَ قَلِيلاً أو كثيراً». (العکبری، ج ۱، ص ۱۰۲).

د) «ما»، مصدریه است و «آیه» مفعول به «نسخ» است تقدیر آن: «أی نَسَخَ نَسَخِ آیه». (همان، ج ۱، ص ۱۰۲). در این صورت نیز حرف جرّ «من» زائد است.

به نظر می‌رسد که حرف جرّ «من» در این آیه، زائد نیست؛ زیرا همان‌طور که قبلاً بیان شد، علمای نحو برای زائد بودن آن شرط می‌کنند که قبل از آن، نفی یا شبه‌نفی باشد و مجرور آن، نکره باشد. همچنین «ما» نمی‌تواند مصدریه باشد؛ چرا که در این صورت، فعل بعد از آن، مجزوم نمی‌آید، بلکه «ما»ی شرطیه است و بهتر است که «من آیه» متعلق به محذوف، صفت برای اسم شرط «ما» باشد و تقدیر آن: «أی شیء نَسَخَ من الآيات».

۳- «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره ۱۹۵). در این آیه در مورد حرف جرّ «باء» در «بأيديكم»، نظرات زیر وجود دارد:

الف) حرف جرّ، «باء» زائد است؛ زیرا فعل «ألقي» متعدی بنفسه است. به دلیل آیه‌ی شریفه: «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» (نحل ۱۵)، و تقدیر آن این گونه است: «ولا تلقوا أيديكم» و منظور از «أيدي»، «الذوات» است. (الزجاج، ج ۲، ص ۶۶۸).

ب) فعل «تلقوا» متضمن معنای فعل «تفضوا» شده است که متعدی به حرف جرّ «باء» است و تقدیر آن: «لا تفضوا بأيديكم». (الدرویش، ج ۱، ص ۲۸۵).

ج) حرف جرّ «باء» به معنای سببیت است و مفعول به «لا تُلَقُّوا» محذوف است و تقدیر آن: «لا تُلَقُّوا أنفسكم بأيديكم». (الزمخشری، ج ۱، ص ۳۱۰).

فعل «تَلَفُّوا» متعدی بنفسه است و به نظر می‌رسد که بهتر است مفعول آن، محذوف، در نظر گرفته نشود؛ زیرا عدم تقدیر بهتر از تقدیر، است، بلکه از آنجا که اصل بر عدم زیاده حرف جرّ است، حرف جر «باء» اصلی است و فعل «لَا تَلَفُّوا» متضمن فعل «لَا تَفْضُوا» شده است که متعدی به حرف جرّ «باء» است.

۴- «سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ» (بقره ۲۱۱). در این آیه، در مورد حرف جرّ «من» در «من آیه»، نظرات زیر وجود دارد:

الف) «من آیه» تمییز «کم» استفهامیه است که چون بین آن، و ممیز آن فاصله افتاده است، بهتر است که با «من» بیاید. (الدرویش، ج ۱، ص ۳۱۰). در این صورت حرف جرّ «من» زائد است.

ب) حرف جر «من»، «من» بیانیه است و تمییز محذوف است و «من آیه»، متعلق به فعل «آتَيْنَاهُمْ» است. (همان، ص ۳۱۰).

به نظر می‌رسد از آنجا که حذف تمییز «کم»، در صورتی جایز است که دلیل یا قرینه‌ای بر حذف آن باشد، مانند: «کم مَالِك» یعنی: «کم درهماً مالک» (رشید شرتونی، ج ۴، ص ۳۱۲)، ولی در این آیه، قرینه‌ای بر حذف آن وجود ندارد؛ پس در این آیه نمی‌توان «من» را برای بیان جنس و تمییز «کم» را محذوف گرفت؛ بلکه «من» در اینجا زائد است و «من آیه» محلاً منصوب و تمییز «کم» است.

۵- «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ» (بقره ۲۷۰). در این آیه، در مورد حرف جرّ «من» در «من نفقة»، نظرات زیر وجود دارد:

الف) «من نفقة» جار و مجرور متعلق به محذوف، حال است. (الدرویش، ج ۱، ص ۴۲۱). تقدیر آن به این صورت می‌شود: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً مِنْ نَفَقَةٍ».

ب) «من نفقة»، محلاً منصوب و تمییز برای اسم شرط «ما» است. (العکبری، ج ۱، ص ۲۲۰). در این صورت «من» زائد است.

به نظر می‌رسد که حرف جرّ «من» در این آیه، زائد نیست؛ زیرا همان‌طور که قبلاً بیان شد، اکثر علمای نحو معتقدند که یکی از شروط زائد بودن «من» این است که قبل از آن، نفی یا استفهام بیاید؛ پس «من نفقة»، متعلق به محذوف و حال است.

۶) «وَيُكْفَرُ عَنْكُمْ مِنَ سَيِّئَاتِكُمْ». (بقره ۲۷۱). در این آیه، در مورد حرف جرّ «من» در «من سَيِّئَاتِكُمْ»، نظرات زیر وجود دارد:

الف) «من سَيِّئَاتِكُمْ» متعلق به محذوف، صفت برای مفعول به محذوف است. تقدیر «يُكْفَرُ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنَ سَيِّئَاتِكُمْ». (الدرویش، ج ۱، ص ۴۲۳).

ب) حرف جرّ «من» زائد است و «سَيِّئَاتِكُمْ» محلاً منصوب و مفعول به «يُكْفَرُ عَنْكُمْ» است. (العکبری، ج ۱، ص ۲۲۲).

به نظر می‌رسد که حرف جرّ «من» در این آیه، زائد نیست؛ زیرا همان‌طور که قبلاً بیان شد، اکثر علمای نحو، معتقدند که یکی از شروط زائد بودن «من» این است که قبل از آن، نفی یا استفهام بیاید. پس «من سَيِّئَاتِكُمْ» متعلق به محذوف و صفت برای مفعول به محذوف است.

۷- «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً». (نساء ۶).

در این آیه در مورد حرف جرّ «باء» در «بالله» نظرات زیر وجود دارد:

الف) حرف جرّ «باء» زائد است و لفظ جلاله‌ی «الله» محلاً مرفوع، فاعل «کفی» است و «حسباً» تمییز است. (الدرویش، ج ۲، ص ۱۶۲).

ب) فعل «کفی» متضمّن معنای فعل امر «اکتفوا» است و تقدیر آن: «اکتفوا بالله» است. (الزرکشی، ج ۴، ص ۲۵۲). در این صورت، حرف جرّ «باء» زائد نیست و متعلّق به فعل «اکتفوا» است.

ج) فاعل «کفی» در تقدیر است و تقدیر آن: «کفی الإکتفاء بالله». که در آن، مصدر حذف شده و معمول آن برای دلالت بر آن باقی مانده است. در این صورت «بالله»، جار و مجرور و محلاً منصوب است؛ زیرا در معنای مفعول به است. این نظر رد شده است؛ زیرا اعمال مصدر محذوف، جایز نیست، مگر در هنگام ضرورت. (ابن یوسف، ج ۳، صص ۵۸۶ و ۵۸۷).

به نظر می‌رسد که حرف جرّ «باء» در این آیه، زائد است؛ زیرا همان‌طور که قبلاً بیان شد، حرف جرّ «باء»، بر سر فاعل «کفی»، که به معنای «اکتفی» باشد، به صورت زائد، وارد می‌شود.

قابل ذکر است که آیات مشابه با این آیه را می‌توان به همین صورت، تحلیل کرد مانند: «کفی بجهنم سعيراً» (نساء ۵۵)، «کفی برّبک بذنوب عباده خبیراً بصیراً» (اسراء ۱۷)، «کفی به شهیداً». (احقاف ۸).

۸- «یُریدُ اللهُ لیبینَ لکم و یهدیکم سننَ الذّین من قبلكم». (نساء ۲۶). در این آیه، در مورد حرف جرّ «لام» در «لیبین»، نظرات زیر وجود دارد:

الف) حرف جرّ «لام»، زائد است و «لیبین»، مصدر مؤوّل و محلاً منصوب و مفعول به «یرید» است و تقدیر آن: «یرید اللهُ أن یبین». (الدریوش، ج ۲، ص ۲۰۱).

ب) مفعول به «یرید» محذوف است و تقدیر آن: «یرید اللهُ هذا أي تحلیل ما أحل و تحریم ما حرّم». در این صورت، حرف جرّ «لام» برای تعلیل است. (همان، ص ۲۰۲).

به نظر می‌رسد که حرف جرّ «لام»، زائد است و جار و مجرور، محلاً منصوب و مفعولٌ به برای فعل «یرید» است؛ زیرا نظر دوم که مفعولٌ به را در تقدیر گرفته است، موجب تکلف می‌شود و تکلف از اسلوب قرآن به دور است.

۹- «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ». (مائده ۴). در این آیه، در مورد حرف جرّ «من» در «مما

أَمْسَكْنَ»، نظرات زیر وجود دارد:

الف) حرف جرّ «من» زائد است و اسم موصول «ما» محلاً منصوب، مفعولٌ به برای فعل «كُلُوا» است و معنی آنف این‌گونه است: «فَكُلُوا مَا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ». (الهروی، ص ۲۳۵).

ب) حرف جرّ «من» برای تبعیض است. یعنی: «كُلُوا مِنْهُ اللَّحْمَ دُونَ الْفَرْثِ وَ الدَّمِ، فَإِنَّهُ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ». (همان مرجع، ص ۲۳۵).

به نظر می‌رسد که حرف جرّ «من» در این آیه؛ زائد نیست؛ زیرا شرایط زائد بودن «من»، که در قبلاً ذکر شد، را ندارد و «من» در کلام موجب زائد واقع نمی‌شود. پس حرف جرّ «من» اصلی و به معنای بعضی است.

۱۰- «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبِينَ». (مائده ۶). در این آیه در مورد حرف جرّ

«باء» در «بِرُءُوسِكُمْ»، نظرات زیر وجود دارد:

ج) حرف جرّ «باء» برای تبعیض است؛ به معنای بعضی (الدرویش، ج ۲، ص ۴۲۰).

د) حرف جرّ «باء» زائد است. در این صورت «رؤوسکم»، محلاً منصوب و مفعولٌ به

«وامسحوا» است و «أرجلکم» بر محل آن، عطف شده است (همان مرجع، ص ۴۲۰).

به نظر می‌رسد که حرف جرّ «باء» در این آیه، زائد نیست؛ زیرا برای مثال، هنگامی که گفته می‌شود: «کتبتُ بالقلم»، منظور نوشتن با همه‌ی قلم نیست، بلکه نوشتن به وسیله‌ی نوک قلم است که جزئی از آن است. در «و امسحوا برؤوسکم» نیز مسح همه‌ی سر،

مورد نظر نیست؛ بلکه مسح قسمتی از آن، مورد نظر است؛ پس حرف جرّ «باء» به معنای «بعضی» است.

۱۱- «وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ». (اعراف ۱۵۴). در این آیه، در مورد حرف جرّ «لام» در «لربهم»، نظرات زیر وجود دارد:

الف) «لربهم» جار و مجرور متعلق به «یرهبون» (الدرویش، ج ۳، ص ۴۶۲).

ب) حرف جرّ «لام»، برای تعلیل است و تقدیر آن: «هم من أجل ربهم یرهبون». در این صورت، مفعول «یرهبون»، محذوف است تقدیر: «یرهبون عقابه» (النحاس، ج ۲، ص ۶۷۵).

ج) «لربهم»، جار و مجرور متعلق به فعل محذوف است و تقدیر آن: «للذین هم یخشعون لربهم». (العکبری، ج ۱، ص ۵۹۶).

د) «لربهم» جار و مجرور متعلق به مصدر فعل مذکور است و تقدیر آن: «لذین رهبتهم لربهم یرهبون». (الدرویش، ج ۳، ص ۴۶۲).

ه) حرف جرّ «لام»، زائد است و در این صورت «لربهم» جار و مجرور و محلاً منصوب، مفعول به «یرهبون» است یعنی: «یرهبون ربهم». (الدرویش، ج ۳، ص ۴۶۲).

به نظر می‌رسد که حرف جرّ «لام» در این آیه، زائد است و برای تقویت عاملی که عمل کردن، ضعیف شده، آمده است؛ زیرا همان‌طور که قبلاً در بحث «لام تقویة» گفته شد، معمول، یعنی «ربهم» بر عامل، یعنی «یرهبون» مقدم شده است.

۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نتایج این تحقیق، در ده جزء اول قرآن، نشان داد که حروف جرّ زائد، دو نقش کاربردی دارند:

الف) لفظی: فایده‌ی لفظی آنها علاوه بر مجرور کردن اسم بعد از خود، تزیین، فصیح‌تر کردن و آماده کردن کلام برای وزن شعر یا حُسن سجع است.

ب) معنوی: جمله را تأکید می‌کنند و اندازه‌ی تأکید آنها تا حدی است که به مانند تکرار دوباره‌ی جمله است.

درواقع، نقش کاربردی حروف جرّ زائد در ده جزء اول قرآن، همان نقش معنوی آنها، یعنی تأکید معنای کل جمله است.

همچنین اختلاف علمای نحو و بلاغت در زائد بودن حروف جرّ به کار رفته در آیات ذکر شده، باعث ظهور معانی و تفاسیر مختلف از آن آیات گردیده است، به گونه‌ای که برای مثال، اگر بر سر مفعول فعل متعدی، حرف جرّی ذکر شده بود، عده‌ای از علما آن حرف را حرف جرّ زائد در نظر می‌گرفتند و جار و مجرور را مفعول به فعل مذکور قرار می‌دادند، ولی عده‌ای دیگر از علما آن حرف را حرف جرّ اصلی در نظر می‌گرفتند و مفعول به فعل مذکور را مقلّز و محذوف در نظر می‌گرفتند و به حسب مقلّز، معنای دیگری را از آیه‌ی مورد نظر، بیان می‌کردند. یا اگر حرف جرّی بر سر فاعل جمله، ذکر شده بود، بعضی از علما، آن حرف را حرف جرّ زائد در نظر می‌گرفتند و اسم مجرور را فاعل جمله ذکر می‌کردند ولی عده‌ای دیگر از علما آن حرف را حرف جرّ اصلی در نظر می‌گرفتند و فاعل جمله را مقلّز و محذوف در نظر می‌گرفتند و به حسب مقلّز، معنای دیگری را از آیه‌ی مورد نظر، بیان می‌کردند.

در نتیجه، نقش کاربردی حروف جرّ زائد نه تنها در تأکید آیات، در درک مفاهیم و معانی آنها نیز مهم است.

۷. پیشنهادات

از آنجا که در این مقاله، حروف جرّ زائد در برخی از آیات، ذکر شده است، بررسی‌های مختلفی می‌تواند روی آن‌ها صورت پذیرد. برای نمونه، با بررسی مفاهیم و مضامین آیاتی که در آن‌ها حروف جرّ زائد به کار رفته است، این مطالعه می‌تواند انجام شود که خداوند متعال به روی چه موارد و چه مضامینی، با به کار بردن حرف جر، زائد، تأکید بیشتری داشته است و یا اینکه خداوند متعال در چه آیاتی و با چه مضامینی، حرف جرّ زائد «باء» و یا «من» را به کار برده است.

همچنین از آنجا که در این پایان‌نامه، نظرات مختلف در مورد حروف جرّ زائد به کار رفته در آیات، بیان شده است، این پایان‌نامه می‌تواند مورد استفاده‌ی محققانی قرارگیرد که تصمیم به فعالیت در زمینه‌ی تفسیر آیات قرآن را دارند.

منابع و مأخذ

- قرآن مجید.
- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار إحياء التراث العربي و مؤسسة التاريخ العربي، الطبعة الثالثة، ۱۹۹۹م.
- ابن یوسف، أحمد المعروف بالسّمین الحلبي، الدرر المصون في علوم الكتاب المکنون، تحقیق احمد محمد خراط، دمشق، دار القلم، الطبعة الأولى، ۱۹۸۶م.
- الترجمان، عباس، معاني حروف المعاني عند ابن هشام و الرّماني، تهران، مؤسسة الأعلمي، الطبعة الأولى، ۱۹۸۳م.
- حسن، عباس، النحو الوافي، القاهرة، دارالمعارف، الطبعة الثالثة، ۱۹۱۶م.
- الخضري، محمد الأمين، من أسرار الحروف الجر في الذكر الحكيم، القاهرة، مكتبة وهبة، الطبعة الأولى، ۱۹۸۹م.
- الدرويش، محي الدين، اعراب القرآن الكريم و بيانه، دمشق، دار الإرشاد، الطبعة الرابعة، ۱۹۹۴م.
- الدسوقي، مصطفى محمد عرفة، حاشية الدسوقي على معنى اللبيب، تحقيق يوسف البقاعي، بيروت، دارالفكر، الطبعة الأولى، ۲۰۰۹م.
- رادمنش، سيّد محمد، معاني حروف با شواهد از قرآن و حديث، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، چ اول، ۱۹۹۲م.
- الرّماني النحوي، ابوالحسن علي بن عيسي، معاني الحروف، تحقيق عبد الفتاح اسماعيل الشبلي، القاهرة، دارالنهضة، الطبعة الأولى، ۱۹۷۳م.

- الزجاج. اعراب القرآن، تحقيق ابراهيم الأبياري، القاهرة، دارالكتب المصري، الطبعة الرابعة، ١٩٩٩م.
- الزجاجي، ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق، حروف المعاني، تحقيق علي توفيق الحمد، اربد، دارالأمل، الطبعة الثانية، ١٩٨٦م.
- الزركشي، بدرالدين محمد بن عبدالله، البرهان في علوم القرآن، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، بيروت، المكتبة العربية، الطبعة الثانية، ١٩٧١م.
- الزمخشري، محمود بن عمر بن محمد، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، تحقيق محمد عبد السلام شاهين، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الثالثة، ١٩٨٦م.
- السيوطي، جلال الدين، الأشباه والنظائر في النحو، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الأولى، ١٩٨٤م.
- الصافي، محمود بن عبدالرحيم، الجدول في اعراب القرآن و صرفه و بيانه، دمشق، دارالرشيد، الطبعة الرابعة العشرة، ١٩٩٧م.
- الشرتوني، رشيد، مبادئ العربية في الصرف و النحو، طهران، اساطير، چاپ دهم، ١٩٩٣م.
- العكبري، ابوالبقاء عبدالله بن الحسين، التبيان في اعراب القرآن، تحقيق علي محمد الجاوي، بيروت، دارالجيل، الطبعة الثانية، ١٩٨٧م.
- معمر بن المنثي، ابوعبيده، مجاز القرآن، ت. محمد فواد سزگين، القاهرة، مكتبة الخانجي، ١٩٦٠م.
- المالقي، احمد بن عبد النور، رصف لمباني في شرح حروف المعاني، تحقيق احمد محمد الخراط، دمشق، دارالقلم، الطبعة الثانية، ١٩٨٥م.
- المرادي، الحسن بن قاسم، الجني الداني في حروف المعاني، تحقيق فخرالدين قباوه و محمد نديم فاضل، حلب، المكتبة العربية، الطبعة الثانية، ٢٠٠١م.
- التحاس، ابوجعفر احمد بن محمد بن اسماعيل، اعراب القرآن، تحقيق زهير غازي زاهد، مكتبة النهضة العربية، الطبعة الثانية، ١٩٨٥م.
- الهروي، علي بن محمد النحوي، الأزهية في علم الحروف، تحقيق عبد المعين الملوحي، دمشق، مجمع اللغة العربية، الطبعة الأولى، ١٩٧١م.
- شفيعي كدكني، محمدرضا، صور خيال در شعر فارسي، انتشارات نگاه و آگاه، تهران، ١٣٧٠
- شواليه، ژان و آلن. ژ. گريبان، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضائلي، انتشارات جيحون، چاپ اول، تهران، ١٣٧٨
- صبوراردوبادي، احمد، آيين بهزيستي اسلام، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر اسلامي، ١٣٦٧
- طالو، محي الدين، الرسم و اللون، لاط، دمشق، مكتبة اطلس، لا تا
- فروم، اريك، زبان از ياد رفته، ترجمه ابراهيم امانت، انتشارات مرواريد، چاپ چهارم، تهران، ١٣٦٦
- عبدالصبور، صلاح، ديوان (المجلد الاول)، انتشارات دارالعودة، بيروت، ١٩٦٨
- ديوان (المجلد الثالث)،

البحث عن الدور الوظيفي لحروف الجر الزائدة في عشرة الأجزاء الأولى من القرآن المجيد

الدكتور محمد ابراهيم خليفة الشوشثري^١، ليلا نوابي قمصر^٢

الملخص

لقد كان القرآن المجيد، ولا زال نوراً يضمن للبشر السعادة لذا بادر العلماء منذ القرن الاول و لازالو يبذلون قصاري جهودهم الذهنية في دراسته صرفياً و نحوياً و لغوياً و بلاغياً و... فكان كل منهم يستنبط من عجائب القرآن و غرائبه بقدر طاقته الذهنية. والمهم ان هذه المقالة قد اختارت المبحث حروف الجر زائدة في الجزء العشرة الأولى من القرآن المجيد، و ذلك لدورها الوظيفي الفاعل في أداء المعاني التأكيدية، حيث ان التأكيد بما قد بلغ من القوة حدّاً عادل فيه تكرار الجملة بأكملها، و هذا أمر مهم ينتهي بنا الي الاقرار بانّ كلمة (الزائدة) انما هي اصطلاح اتفق عليه علماء البلاغة و النحو، كما تناولت هذه المقالة اختلاف الآراء في الدور الوظيفي هذه الحروف، و التحقيق في ذلك.

المفردات الرئيسية: القرآن، بلاغة، النحو، حرف الجر، حرف الزائد، التأكيد.

١. استاذ مشارك في اللغة العربية و آدابها بجامعة شهيد بهشتي؛

٢. ماجستير في اللغة العربية و آدابها بجامعة شهيد بهشتي.